

# شهید مهدی باکری

## ضرورت نگاه متفاوت به

بود، اهل تواضع بود، بخواهیم برجسته بکنیم، شاید یک بسیجی گم نام در همین لشکر، از شهید باکری خیلی افضل باشد. ولی یک چیزی در شهید باکری وجود دارد که موجب برجستگی این شهید از افراد دیگر می شود و ما باید به آن توجه و آن را کشف کنیم. ابتدا می خواهیم بررسی کنیم که آیا اساساً این نگاه درست است؟ اگر بخواهیم متفاوت به قضایا نگاه بکنیم، آن زاویه دید کدام است و از آن زاویه چطور می شود نگاه کرد؟ این کلیات قضا یا است. همین امروز هم با خودم مرور می کردم، حالا که قرار است من خدمت شما برسم و از شما دو بزرگ وار بخواهم که یک بار دیگر درباره شهید باکری صحبت کنید، از کجا شروع کنیم؟ به ذهنم رسید، چیزی که شهید باکری را ماندگار و تأثیرگذار کرده، وجه تمایزش از دیگران است. اگر به همین دلیل این همه مورد توجه قرار گرفته، آن وجه تمایز چیست؟ احساس من این است که چیزی در وجود این شهدا هست که ما قادر به تشخیص اش نیستیم. لذا به کلیات بسنده می کنیم.

می خواهیم با این ذهنیت وارد بحث شویم.

**علایی:** همه شهدا یک سری ویژگی های عمومی دارند. از جمله اینکه تصمیم گرفتند برای تحقق یک زندگی اسلامی، در جبهه ها از انقلاب اسلامی برابر تجاوز دشمن دفاع کنند. خود این تصمیم، روحیاتی در آنها به وجود آورد. یعنی آنها را اهل نماز کرد، اهل عبادت کرد، اهل ایثار کرد، اهل رفتار خوب با دیگران کرد، اهل از خود گذشتگی کرد، اهل اینکه بپذیرند در این مسیر جانشان را ممکن است از دست بدهند. در نتیجه تعلق به دنیا نداشته باشند. (چون وقتی کسی پذیرفت، خود به خود تعلقات دنیوی از بین

اشاره: گفت و گو درباره شهید باکری از مدت ها قبل مورد نظر بود ولی فرصت فراهم نمی شد. سرانجام برگزاری بزرگداشت شهید شفیق زاده در تبریز این امکان را به وجود آورد تا در معیت برادر ارجمند سردار علایی و سردار زهتی در تبریز با آقای مصطفی مولوی از هم رزمان شهید باکری به گفت و گو بنشینیم.

آنچه در پی خواهد آمد حاصل این تلاش است که ناتمام ماند.

**درودیان:** بسم الله الرحمن الرحیم: در مورد شهید باکری و شهدا خیلی بحث شده، اما در فصلنامه نگین می خواهیم نگاه متفاوتی به شهدا و به طور خاص به فرماندهان شهید از جمله شهید باکری داشته باشیم.

تصور خود من این است که فرماندهان شهید ما مثل شهید همت، شهید باقری، شهید کاظمی و سایر شهدا تا به امروز از وجه مشترک شان مورد توجه قرار گرفته اند. یعنی چیزی که برای همه شهدا ذکر می کنیم، در مورد این شهدا هم می گوییم. فرضاً اگر این شهدا اهل ایثار هستند، اهل نماز شب هستند، اهل از خودگذشتگی یا هر چیزی که جزو ارزش ها و فضایل محسوب می شود، در بالاترین حد آن به شهدا نسبت می دهیم و همه را با یک نگاه می بینیم. ولی من فکر می کنم که آن چیزی که شهید باکری را می کند شهید باکری، یا شهید خرازی را می کند شهید خرازی، و دیگر شهدا را متفاوت با آن چیزی باشد که ما برای همه شهدا می گوییم. یعنی اگر ما شهید باکری را از این نظر که اهل نماز شب

می‌رود). اهل اینکه بپذیرند از همه توانشان علیه دشمن استفاده کنند - حالا ممکن است این توان جسمی باشد، یا توان روحی باشد، یا توان فکری و اندیشه‌ای باشد. درست است که این ویژگی‌ها در همه شهدا هست، اما باز از حیث میزان بهره‌مندی با هم متفاوت هستند. مثلاً شجاعت یک ویژگی عمومی است ولی بعضی شهدا شجاع‌تر بودند و همین موجب می‌شد که خیلی کارها را بکنند.

**دروودیان:** خوب مثلاً شهید باکری چون از همه شجاع‌تر بوده، برجسته شده؟

**علایی:** بله، می‌خواهم همین را بگویم، مثلاً شهید کاظمی بیشتر اهل صرفه‌جویی و جمع کردن امکانات بود. ولی شهید باکری خیلی اهل جمع کردن امکانات نبود. مثلاً در جمع‌آوری غنایم، شهید کاظمی زودتر غنایم را جمع می‌کرد تا شهید باکری. در سازمان دهی لشکر هم اینها روحیات متفاوت داشتند. یعنی هر شهید با شهید دیگری تفاوت‌هایی دارد. فرماندهان لشکرهای ما هر کدام تفاوت‌هایی داشتند که آنها را برجسته می‌کرد. من فکر می‌کنم بتوانیم در مورد هر کدام از فرماندهان شهید به صفت متمیزه‌شان اشاره بکنیم.

مثلاً شهید باکری دو سه تا ویژگی داشت که جزو صفات متمیزه‌ی ایشان می‌تواند محسوب بشود. یکی از صفات‌شان این بود که ایشان سازمان‌دهنده بود و فرماندهی که می‌کرد، تمام وظایف فرماندهی را سعی می‌کرد انجام بدهد. یعنی کسی بود که اهل سازمان‌دهی نیروها بود و حول وجود شخصیتش سازمان‌دهی شکل می‌گرفت. این، غیر از آن سازمان‌دهی مکانیکی است که ما تعریف می‌کنیم برای هر سازمانی و شخص سازمان‌دهنده در رأس آن قرار می‌گیرد. بعضی افراد هستند که جاذبه‌ها یا ویژگی‌هایی دارند که حول وجودشان سازمان‌دهی اتفاق می‌افتد. همین امروز داشتیم صحبت می‌کردیم با آقای اصانلو\* - که قبلاً در لشکر عاشورا بود - و ایشان می‌گفت، باکری در کنار نیروهای زنجان خیلی خوب می‌جنگید. (نیروهای زنجان بسیجی بودند و در لشکر علی بن ابیطالب پیش آقای مهدی زین‌الدین بودند). اینها وقتی آمدند به لشکر عاشورا، جفت شدند با این لشکر. این یکی از دلایلش به روحیات فرمانده لشکر برمی‌گردد. یعنی حول شخص باکری، نیروها بهتر جمع می‌شدند.

**دروودیان:** اما همین یک چیز، علت تمایز شهید باکری و شهید زین‌الدین نیست.

**علایی:** که نیروها حول باکری بهتر سازمان‌دهی می‌شدند؟

**دروودیان:** بله، آن چیست که در باکری هست، در زین‌الدین نیست؟ در حالی که هر دو هم از فرماندهان برجسته شهید هستند.

**علایی:** ولی ویژگی‌های رفتاری‌شان با هم متفاوت است.

**دروودیان:** آن تفاوت‌ها چیست که موجب تمایز آنها و برجسته شدن هر کدام می‌شود؟

**علایی:** مثلاً فرض کنید باکری در فرماندهی سعه‌صدرش خیلی وسیع بود. ما در قرآن می‌خوانیم که وقتی حضرت موسی به پیامبری برگزیده شد و خدا به او فرمان داد که برو و رسالت پیامبری‌ات را ابلاغ کن، حضرت موسی می‌گوید: "رب الشرح لی صدري و یسر لی امری و احلل عقداً من لسانی یفقهو قولی". در این اگر ما دقت کنیم، یک روشی برای مدیریت مدیر است. یعنی می‌گوید، مدیر باید چند ویژگی داشته باشد: باید سعه صدر داشته باشد و آن وقت از خدا بخواهد که امر را برایش آسان بگیرد که بتواند مأموریت انجام دهد. خودش هم باید در انجام مأموریت آسان‌گیر باشد، سخت‌گیر نباشد. باید زبانش به گونه‌ای باشد که بدون معلق‌گویی بتواند حرف‌هایش و نیت‌اش را به کسانی که با او کار می‌کنند، برساند تا آنها هم گفتارش را بفهمند. به همین دلیل است که نیروهای زنجان حرف شهید باکری را بهتر می‌فهمیدند تا شهید زین‌الدین را. چرا؟ چون هم از نظر زبانی با آقا مهدی هم‌سوتر بودند، هم از نظر فرهنگی. در واقع می‌شود گفت، شهید باکری سعه‌صدری داشت که به او کمک می‌کرد در سازمان‌دهی نیروهایش. این، مسئله مهمی است. البته ما می‌توانیم ابتدا یک سازمان درست کنیم، سپس افراد را در آن سازمان قرار بدهیم. و لکن در جنگ ما سازمان‌ها حول محور افراد مشخصی شکل می‌گرفتند. به دلیل اینکه فرصت نبود اول سازمان درست کنیم، بعد جنگ کنیم. سازمان در حین جنگ به وجود می‌آمد. بنابراین، یکی از ویژگی‌های باکری این بود که سازمان حول شخصیت او شکل می‌گرفت و به دلیل سعه‌صدری که داشت افراد متفاوتی دورش جمع می‌شدند؛ افرادی که ممکن بود حتی با هم اختلافاتی داشته باشند یا دیدگاه‌های مختلف داشته باشند. و لکن همه‌شان حول محور آقا مهدی به وحدت می‌رسیدند. این طور نبود که وجود ایشان در رأس، اختلاف ایجاد کند. خود مهدی یکی از ویژگی‌هایی که داشت این بود که روی نکاتی که ممکن بود اختلاف ایجاد کند، نه تنها تأکید نمی‌کرد بلکه پرهیز می‌کرد. این مهم بود چون بالاخره یکی از ویژگی‌های ایشان بود.

ویژگی بعدی که به نظر من در آقا مهدی مهم بود این بود که

**درودیان: چیزی که شهید باکری را ماندگار و تأثیرگذار کرده، وجه تمایزش از دیگران است. اگر به همین دلیل این همه مورد توجه قرار گرفته، آن وجه تمایز چیست؟ احساس من این است که چیزی در وجود این شهدا هست که ما قادر به تشخیصش نیستیم. لذا به کلیات بسنده می‌کنیم.**

خیلی ساکت به نظر می‌رسید. و لکن درباره مأموریت لشکر برای عملیات واقعاً فکر می‌کرد. یعنی برای طرح هر عملیاتی برنامه‌ریزی و فکر می‌کرد و آن فکر هم مبتنی بود بر اطلاعاتی که درباره آنها یقین پیدا کرده بود. مثلاً در والفجر ۴، اطلاعاتی به باکری دادند. ایشان برای اینکه مطمئن بشود این طرحی که بر اساس آن اطلاعات تهیه شده، درست است یا غلط، برادرش حمید باکری را (این طور که من شنیدم. حالا آقا مصطفی [منظور آقای مولوی] بهتر می‌داند) می‌فرستد تا برود آن اطلاعات را چک کند. بعد از اینکه اطلاعات را چک کرد، طرح عملیاتی را بر اساس اطلاعات مطمئن تهیه کرد. یا مثلاً قبل از عملیات خیبر (آن مقداری که من یادم هست) خودش تا نزدیک دژ عراقی‌ها در هور و تانهر سوئیب پیش رفت و آبراه را به دقت نگاه کرد و کاملاً کنترل کرد. بعد آمد و گفت که باید چه کار کنیم.

**درودیان:** می‌گویم اگر ما ببینیم در مورد هر کدام از فرماندهان شهیدمان بحث بکنیم، می‌توانیم ویژگی‌هایی استخراج کنیم که آن ویژگی‌ها مربوط به فلان شهید است. اما...  
**علایی:** در دیگران هم هست.

**درودیان:** بله، در دیگران هم هست. پس باز این نمی‌تواند پاسخ به سوآلی باشد که ابتدای بحث طرح کردم. حالا آن سوآل یا غلط است یا درست است ولی ما قادر نیستیم بازش کنیم. نظر من این است که ویژگی‌ای که شهید باکری را شهید باکری می‌کند، باید متفاوت باشد با ویژگی‌هایی که عموم شهدا دارند. مثلاً ویژگی سعه صدر چقدر مهم است! اما خدا رحمت کند شهید همت را، اهل سعه صدر نبود. بسیار زود برافروخته می‌شد. با وجود این، شهید همت می‌شود همت. از طرف دیگر، همین ویژگی شهید باکری را باکری می‌کند. یعنی باکری به دلیل سعه صدر، باکری شده. پس

این مهم است.

من فکر می‌کنم، چیزی وجود دارد که به دلیل شرایط زمانی و نوع نگاهی که به مسئله داریم، نمی‌خواهیم یا قادر نیستیم آن را کشف کنیم. مثلاً (من نمی‌دانم، حالا آقا مصطفی [منظور آقای مولوی] بهتر می‌دانند چون بیشتر با شهید باکری محصور بودند)، با بعضی از دوستان که صحبت می‌کردم درباره شهید باکری (ضمن اینکه خیلی خوشحال می‌شوم شهید باکری به عنوان یک نماد شناخته شده)، می‌گفتند ایشان نان خشک جمع می‌کرد و می‌خورد، یا می‌رفت در صف می‌ایستاد. یا لباس مکانیک را می‌شست تا او ماشین را تعمیر کند و یا مواردی از این قبیل. اینها چیزهای بدی نیست. ولی آیا اینها باکری را باکری کرده است؟

**علایی:** نه، من فکر می‌کنم که آقا مصطفی می‌تواند بخشی از مسائل را توضیح بدهد و کمک کند به این بحث.

**درودیان:** آیا با آن ویژگی‌ها باید باکری را بشناسیم؟

**علایی:** یکی از ویژگی‌های دیگرشان این بود که محکم پای جنگ ایستادند.

**درودیان:** خیلی‌های دیگر هم ایستادند، اما آیا به این معنا برجسته شدند؟

**علایی:** نه

**درودیان:** چه کسی نایستاد؟ همه فرماندهان ایستادند. پس وجه تمایز و برجستگی آنها در چه چیزی است؟

**علایی:** در سمت فرماندهی لشکر، همه‌شان مهم هستند.

**درودیان:** شاید همه‌شان مهم باشند و در بسیاری از ویژگی‌ها یکسان باشند، ولی عین هم نیستند. پس آن تفاوت در چیست؟ اگر آن تفاوت را پیدا نکنیم، همین ویژگی‌ها هم که می‌گویید، می‌شود وجوه عمومی‌شان. در این صورت همچنان باید بگویید "وجوه همه شهدا" یا یک جا بگویید "وجوه عمومی فرماندهان". یعنی باز هم آن چیزی که باکری را می‌کند باکری، با آن چیزی که خرازی را می‌کند خرازی، تفاوتی ندارد. بلکه برای هر دو به یک وجه مشترک قائل شدیم. مثلاً می‌گوییم پای جنگ ایستادند. اما مسلماً در اینکه چرا خرازی می‌شود خرازی، یک تفاوتی وجود دارد که اگر بفهمیم مثل یک کلید عمل می‌کند. آن تفاوت‌ها همان کلیدها هستند که هر کدامشان یک دری را باز می‌کنند.

**علایی:** و لکن هر کدام از شهدا که در حد فرمانده لشکر بودند و شهید شدند، همه‌شان مهم هستند.

**درودیان:** بله، همه‌شان مهم هستند ولی چرا؟

**علایی:** یکی به دلیل اینکه پای جنگ ایستادند.

**درودیان:** این عام است. همه ایستادند.

**علایی:** دوم اینکه شهید شدند.

**درودیان:** از این نظر چه تفاوتی میان فرماندهان با سایر شهداست.

**علایی:** عین هم نیستند.

**درودیان:** بله، عین هم نیستند. اما آن تفاوت در چیست؟ ما چگونه بفهمیم باکری به چه دلیل باکری است و همت به چه دلیل و دیگران هم همین طور؟ من می‌خواهم لایه‌های درونی شخصیت شهید باکری را و آن چیزی که باکری را باکری کرده، بشناسیم. آیا ما قادر هستیم این لایه‌ها را بشکافیم و از این تعریف کلی که الان در مورد باکری است یک مقدار عمیق‌تر بشویم؟

**علایی:** ما می‌توانیم توصیف کنیم.

**درودیان:** فقط همین؟

**علایی:** ما قادر نیستیم آن را بشکافیم.

**درودیان:** چرا قادر نیستیم؟ مگر آن شهید از ما و در میان ما نبوده؟

**علایی:** ما شناختمان کافی نیست.

**درودیان:** چرا؟

**علایی:** برای اینکه مقدار محدودی اطلاعات از شهدا داریم. همه اطلاعات را که نداریم. حکایت ما مثل حکایتی است که مولوی در مثنوی درباره آن فیل می‌گوید که در اتاق تاریکی قرار داشت و هر کسی به هر کجای فیل دست می‌کشید، برداشت خود را بر همان اساس توصیف می‌کرد. ما هم به همین شکل داریم نگاه می‌کنیم. فکر می‌کنم آنچه باعث شده اینها ماندگار بشوند، این است که آنها در خدمت اسلام قرار گرفتند. خدا خواست اینها را در دلها جا بیندازد و محبوب کند. حالا آقا مصطفی بگوید.

**درودیان:** آقای مولوی با همین ملاحظه می‌خواهم یک سؤال بکنم. فرض بگیریم بعد از جنگ ما با عراق، درگیر جنگ با امریکا می‌شدیم یا یک کشور دیگر. در این صورت آیا این خصوصیات که الان درباره شهید باکری می‌گوییم، باز هم تکرارشان می‌کردیم یا چیزهای دیگری می‌گفتیم؟ شما از منظر خودتان چه ویژگی‌هایی در شهید باکری دیدید که فکر می‌کنید آنها شهید باکری را باکری کرد و فرق دارد با ویژگی‌هایی که در سایر فرماندهان - چه در لشکر، چه جای دیگر - سراغ دارید؟

**مولوی:** در مدت زمانی که با شهید باکری بودم و بعد از آن هم با سایر فرماندهان، یکی از خصوصیات شهید باکری - که به نظر من مهم است - روحیه مقاومت ایشان بود در همه چیز. مثلاً در

جریانات تبریز و در برابر مخالفت‌هایی که با ایشان می‌شد و فشار می‌آوردند، یا در برابر تعویض افراد لشکر یا خود ایشان، اصلاً از خودش دفاع نمی‌کرد. سرش را انداخته بود پایین و در لاک خودش بود و فقط برای جنگ کار می‌کرد.

من قبل از ظهر هم خدمت شما عرض کردم که پنج نفر از برادرها رفتیم خدمت شهید باکری. چون قرار بود ایشان تعویض بشود در والفجر ۴. ما رفتیم که مثلاً بگوییم اگر قرار است شما بروید، ما هم باید برویم. گفت اینها اصلاً به شما مربوط نیست. شما بروید ارتفاعات سر کچل که دشمن آنجاست. بروید آنها را بگیرید اگر می‌خواهید خدمت کنید به انقلاب. ایشان روحیه باند بازی نداشت این یکی از خصوصیاتش بود.

**درودیان:** اگر کسی دیگری بود که همین مشخصه‌ای که شما می‌فرمایید داشت، به نظر شما مانند شهید باکری می‌شد؟

**مولوی:** آخر خصوصیات دیگری هم داشت.

**درودیان:** مثلاً؟

**مولوی:** مهربانی اش بود.

**درودیان:** اگر یک کس دیگری هم مثل شهید باکری مهربان بود، به نظر شما باکری می‌شد؟

**مولوی:** همه اینها جمع شده بود در یک نفر.

**درودیان:** بله، این یک نکته است. مجموعه برجسته‌ای در ایشان جمع شده بود که جمع شدن آن مجموعه به آن شکل، در شخصیت دیگری نبود. این نکته بسیار مهمی است.

**مولوی:** این کم پیش می‌آید.

**درودیان:** به نظرم همین طور است. یک روز آقا محسن در جلسه‌ای که آقای رشید هم بود، یک نکته‌ای گفت. ایشان می‌گفت، من وقتی که عملیات طراحی می‌شد و همه شما - یعنی آقای رشید و برخی دیگر - بیرون می‌رفتید، دو نفر را صدا می‌زدیم: یکی، شهید باکری بود و دیگری، شهید خرازی. طرح را به اینها می‌گفتم. اگر عملیات را از نظر تاکتیکی تأیید می‌کردند، آن را انجام می‌دادم.

آن روز وقتی آمدیم بیرون، آقا رشید گفت، من خودم تا حالا این موضوع را نمی‌دانستم. آقا رشید می‌گوید مدتی بعد به شهید کاظمی گفتم: احمد! ما پیش آقا محسن بودیم و ایشان درباره مهدی و شهید خرازی این نظر را داشت. احمد کاظمی گفته بود، من خودم اگر مأموریتی به من می‌دادند، تا حسین خرازی تأیید نمی‌کرد، انجام نمی‌دادم. این جمله را هم گفته بود که: "حسین خدای تاکتیک بود".

ببینید، این یک خصوصیت بارز است. از نظر فرماندهی مانند آقا محسن، باکری و خرازی می‌توانند به لحاظ تاکتیک یک چنین جایگاهی داشته باشند. این را می‌توانیم بگوییم که تفاوت این دو بزرگوار با دیگران مثلاً در این است. در حالی که ما وقتی از شهید باکری داریم صحبت می‌کنیم، نکاتی را طرح می‌کنیم که به نظر این نکات که الان گفتیم، در میان آنها نیست. بیشتر چیزهایی است که وجه عام برای همه شهداست و معلوم نمی‌کند، آن چیزی که شهید باکری را باکری کرده، چیست. ما نمی‌رویم دنبال آن چیزها که آنها را کشف کنیم یا بشکافیم.

**علایی:** ترکیب چند ویژگی با هم است. ضمن اینکه بعضی از مولفه‌هایی که ما مشخص می‌کنیم، در بعضی از شهدا برجسته‌تر است. و گرنه ممکن است همه اینها در اکثر شهدا وجود داشته

باشد. مثلاً شهید باکری کسی بود که وقتی مأموریتی به او می‌دادند، مطمئن بودند که آن مأموریت انجام می‌شود. شهید خرازی هم کسی بود که اگر مأموریتی به او می‌دادند، مطمئن بودند که آن مأموریت انجام می‌شود.

**درودیان:** ولی برعکس، شهید حسین خرازی تا متقاعد نمی‌شد مأموریت را نمی‌پذیرفت.

**علایی:** ببینید، باکری وقتی می‌خواست مأموریتی انجام بدهد،

تمام بررسی‌ها را از قبل می‌کرد و وقتی که امکان‌پذیر نبود می‌گفت نه. یا مثلاً درباره ذهن تاکتیکی باکری از احمد کاظمی شنیدم که می‌گفت، وقتی جناح من لشکر عاشورا بود که مهدی باکری فرماندهی می‌کرد، مطمئن بودم که دیگر نیازی نیست به این جناح فکر کنم. در حالی که اگر جناح من هر لشکر دیگری بود، باید در عملیات برای جناح نیرو منظور می‌کردم. پس این دو تا ویژگی در باکری بود؛ یکی این که، روی طرح مانور فکر می‌کرد و خوب نظر می‌داد و اجرایی بودن یا نبودن آن را بیان می‌کرد، و ویژگی دومش این بود که وقتی به او گفته می‌شد عمل کند، حتماً عملیات را انجام می‌داد - حتی وقتی که یک عملیات را قبول نداشت. اگر می‌گفتند انجام بده، انجام می‌داد. در حالی که حسین خرازی اگر قبول نداشت انجام نمی‌داد. مثلاً در عملیات خیبر آقا محسن به حسین خرازی گفت، برو از طلائی‌ه عبور کن. هر کاری

کرد حسین نپذیرفت. سرانجام آقای هاشمی، حسین را صدا کرد و گفت، برو. و حسین بنا به دستور و با اکراه رفت. یک دستش را از دست داد و عملیات هم موفق نشد. نمی‌دانم یادتان هست یا خیر؟ یعنی ویژگی حسین خرازی این بود که محکم می‌ایستاد در برابر دستوری که قبول نداشت. ولی آقا مهدی نظرش را بیان می‌کرد. با این حال اگر فرمانده می‌گفت این کار را بکنید، دیگر حرفی نمی‌زد و عمل می‌کرد.

**مولوی:** یعنی در آن صورت حجت تمام بوده دیگر.

**علایی:** مثلاً در حمید باکری یک ویژگی که خیلی برجسته بود، شجاعتش بود. حمید باکری در مقایسه با مهدی باکری شجاعت فردی‌اش بیشتر بود. افرادی که با او بودند این را می‌گویند که شجاعت شخصی‌اش بیشتر بود. حالا شاید آقا مصطفی بهتر بدانند. ویژگی دوم ایشان این بود که اطلاعاتش خیلی بالا بود. برای هر دو تا ویژگی مثال می‌زنم.

وقتی حمید باکری با صمد شفیع و بقیه قبل از عملیات خیبر می‌روند به منطقه جزیره و تاسمت نشوه پیش می‌روند، آنجا گشت می‌زنند و وضع دشمن را می‌بینند.

**مولوی:** در حین عملیات!

**علایی:** بله، در حین عملیات. همان جا به این نتیجه می‌رسند که باید توپخانه‌های ارتش عراق را که

روی طلائی‌ه آتش می‌کنند، منهدم کنند و آنها را بگیرند. وقتی این تصمیم را به رده بالایی‌شان می‌گویند، آنها نمی‌پذیرند و می‌گویند به این موضوع کاری نداشته باشید. شما بروید دنبال مأموریت خودتان. این جزو مأموریت شما نیست. حمید چون اطاعت‌پذیر بود، آن کار را انجام نداد و اتفاقاً انجام نشدن آن کار خیلی به ضرر عملیات تمام شد. در حالی که اگر انجام می‌دادند خیلی به نفع عملیات بود. چون می‌توانستند نیرو بگذارند که توپخانه‌ها را از بین ببرد. به این ترتیب، آتش دشمن هم از بین می‌رفت. و لکن به هر دلیلی آنها نتوانستند رده بالا را قانع کنند یا فرصت نبود. به هر حال رده بالا متوجه نشد که مسئله چیست و به همین دلیل موافقت نکرد. حمید اطاعت کرد در حالی که می‌توانست کارش را انجام بدهد و موفق بشود. می‌توانست اطاعت نکند، ولی اطاعت‌پذیر بود.

**علایی: ویژگی بعدی که به نظر من در آقا مهدی مهم بود این بود که خیلی ساکت به نظر می‌رسید. و لکن درباره مأموریت لشکر برای عملیات واقعاً فکر می‌کرد. یعنی برای طرح هر عملیاتی برنامه ریزی و فکر می‌کرد و آن فکر هم مبتنی بود بر اطلاعاتی که درباره آنها یقین پیدا کرده بود.**

و اما در مورد شجاعتش، حمید کسی بود که وقتی می خواستند به نشوه بروند، روی پل که می رسد یک نگهبان عراقی را آنجا می بیند. به صمد شفیعی می گوید تو برو این نگهبان را بزن. او نگاه می کند و می گوید نه. آنها با موتور بودند. حمید می گوید شما بایستید و سپس خودش می رود نگهبان را می زند. خیلی جرأت و شجاعت فردی اش زیاد بود. این جزو ویژگی هایش بود. خیلی ها وجود این ویژگی را در حمید تأیید می کردند.

پس تفاوت فرماندهان در میزان بهره مندی از این صفات عمومی است. وقتی می گوئیم شجاعت؛ میزان شجاعت بین صفر تا صد قابل تعریف است. هر چقدر کسی از صفر برود بالا، شجاعت تر محسوب می شود. و لکن همه به صد نمی رسند. بعضی ها شجاعت شان در حد بیست بود، بعضی ها درست می رسیدند به صد. در نتیجه، می توان گفت همه فرماندهان ما شجاع بودند ولی میزان شجاعت شان متفاوت بوده است.

یا یک ویژگی دیگر باکری سعه صدر است. همه فرماندهانمان شرح صدر داشتند ولی سعه صدر باکری نسبت به سایر فرماندهانی که می شناسیم (مثلاً حسین خرازی، احمد کاظمی، همت، متوسلیان) بیشتر بود. به همین دلیل صبور بود. نه اینکه آنها صبور نبودند، بلکه باکری صبرش بیشتر بود. یعنی ظرفیتش بالاتر بود.

ویژگی بعدی سواد باکری است. او باسوادتر از بقیه بود. یعنی سواد کلاسیک اش بیشتر بود. بالاخره سواد کلاسیک تأثیر می گذارد روی دیدگاه های یک فرد. باکری چون مهندس بود، به عملیات ها نگاه مهندسی داشت. آدم هایی که مهندس می شوند دو تا خاصیت پیدا می کنند: یکی اینکه حساب و کتاب سرشان می شود. یعنی اهل محاسبه می شوند. اصلاً خاصیت مهندس این است که همه چیز را حساب و کتاب می کند و به عوامل غیر محاسباتی اهمیت قائل نمی شود. باکری اتفاقاً همین طور بود. یعنی برای انجام عملیات، محاسباتی عمل می کرد، مهندسی رفتار می کرد. دیگر اینکه، پروژه ای به کار نگاه می کنند. ویژگی مهندس پروژه ای یعنی چه؟ یعنی می گوید هر کاری مبدأ و معاد دارد. از یک جایی شروع می شود و در جایی باید تمام شود. مثل ساختن یک ساختمان می ماند که از ساختن پی تا نازک کاری، همه به صورت یک پروژه دیده می شود. باکری در جنگ، به عملیات ها پروژه ای نگاه می کرد. البته این تصور من است ممکن این گونه نباشد. این ویژگی هم در مهدی باکری بود، هم در خیلی های دیگر. شما خیلی فرماندهان خوب دارید که شهید شدند و لکن

شاید این گونه به عملیات نگاه نمی کردند. شاید شجاعت شان هم خیلی بالا بود، ولی این گونه رفتار نمی کردند. باکری به دلیل همین ویژگی است که سعی می کرد برای همه ی مشاغل که در لشکر تصور می شد، شرح کار و دستورالعمل بنویسد. مثلاً می گفت، راننده وقتی می خواهد رانندگی بکند باید روغن ماشین را چک کند، بنزین را چک کند، چراغ هایش را چک کند، تمیز کند، تند نرود. شما اینها را همه در آن دستورالعملی که باکری نوشته و برای هر کاری وظایف مدون در نظر گرفته، می بینید. خیلی از فرماندهان این کار را نمی کردند. ولی چرا باکری می کرد؟ چون آن دیدگاه که در مهندسی یاد گرفته بود، در مدیریتش تأثیر می گذاشت. البته مهندسانی بودند که از این کارها نمی کردند. پس این طور نیست که الزاماً هر کس مهندس شد، باید این کارها را انجام بدهد. ولی اگر کسی بخواهد از آن توان علمی که در مهندسی یاد گرفته، استفاده کند، می تواند استفاده کند.

ویژگی دیگری که در باکری بود و در دیگران نیست، این است که باکری زمان طاغوت را درک کرده بود. خیلی از فرماندهان ما زمان طاغوت را درک نکرده اند. آنها فرماندهان خوبی بودند، ولی به دلیل اقتضای سن شان زمان طاغوت را درک نکرده بودند. در زمان طاغوت نبودند. باکری زمان طاغوت و ظلم طاغوت را خوب حس کرده بود. یکی به دلیل اینکه ساواک برادرش را اعدام کرده بود. وقتی از خانواده آدم یک نفر را اعدام کنند، نسبت به اوضاع و شرایط حساس خواهد شد. او هم به همین دلیل فهمیده بود که رژیم طاغوت چقدر بد است. به سخنرانی های ایشان در زمان جنگ، اگر گوش بدهید، متوجه می شوید که رژیم طاغوت را با حکومت اسلامی مقایسه کرده است. خیلی جاها گفته زندگی طاغوتی آن است و زندگی اسلامی این است. باکری وقتی از زندگی طاغوتی صحبت می کرد، فقط مظاهر رژیم شاهنشاهی را در نظر نمی گرفت. بلکه مثلاً از ثروت اندوزی در زندگی طاغوتی، از رفتار طاغوتی، از همه اینها صحبت می کرد. فکر نمی کنم در سخنرانی فرماندهان دیگر تا این حد دائم رژیم طاغوت با حکومت اسلامی مقایسه شده باشد. حداقل من ندیدم یا شاید اطلاعاتم کم باشد.

ویژگی دیگر باکری - که از مبارزه با طاغوت یاد گرفته بود - این بود که برای مبارزه و کار سر و صدا نمی کرد. بدون حرف اقدام می کرد. باکری یکی از آدم هایی بود که اقداماتش سر و صدا نداشت. و لکن کارش را انجام می داد. زمان طاغوت هم همین طور بود. در دانشکده که بودیم هیچ موقع باکری را به عنوان

یک انقلابی زمان طاغوت در ذهنمان تلقی نمی کردیم.

**درویدیان:** هیاهو نداشت.

**علایی:** هیاهو نداشت. مثلاً در هیچ تظاهراتی و در هیچ برنامه‌ای جلو نمی افتاد و لکن آدم مسلمانی بود. نیامد نمازخانه درست کند، بقیه رفتند پی گیری کردند. ولی او می آمد نماز می خواند. برنامه کوه رفتن را به هم نمی زد. ولی کوه را می آمد و می گفت اسلامی رفتار کنید. در مورد مسائل طوری عمل نمی کرد که ساواک به او حساسیت نشان بدهد و او را بگیرد. کاری می کرد که ساواک نتواند بگیرد او را. مثلاً یک بار باکری و دوستانش در خانه‌ای بودند، ساواک می خواست بیاید آنجا، ایشان گفته بود که من می روم با آنها صحبت می کنم. با اینکه برادرش را اعدام کرده بودند، این کار را می کرد. یعنی طوری رفتار می کرد که حساسیت شان را برنیاورید. باکری از طاغوت دو تا مسئله را خوب فهمیده بود: یکی اینکه، فهمیده بود ساواکی ها چقدر بد هستند. دیگر اینکه فهمیده بود راه مخالفت و مبارزه با آنها الزاماً این نیست که فرد خودش را سریع لو بدهد و یا سریع آشکار کند. بلکه با یک حرکت آرام و مستمر و پایدار می توان حرکت کرد و پیش رفت.

ویژگی سوم او این بود تحت تأثیر پرستیژ انقلابی و افتخار فرمانده بودن در جنگ قرار نمی گرفت. ببینید، زمان شاه، درست است که انقلابیان را اذیت می کردند ولی اگر شما قیافه انقلابی به خودت می گرفتی، پرستیژ پیدا می کردی. درست است که آنها اذیت می کردند و لکن فرد زیر آن قیافه انقلابی برای خودش اعتباری پیدا می کرد، جایگاهی در جامعه پیدا می کرد. باکری دنبال جایگاه پیدا کردن نبود. در زمان جنگ اگر مشخص می شد که کسی کاره‌ای است، اهمیت پیدا می کرد. ولی باکری به اینها توجه نمی کرد. کار خودش را می کرد. این خیلی اهمیت دارد چون باعث می شود که توان تسلط آدم بر خودش افزایش پیدا کند. از طرف دیگر، آدم هایی که متوجه این خصوصیت در فردی می شوند، آن فرد در چشم شان و دل شان بزرگ جلوه می کند. حضرت علی - فکر کنم - جمله‌ای دارد که می فرماید، آدم هایی که به دنیا توجه نمی کنند و دنیا در دیدشان کوچک است، در دل افراد دیگر بزرگ جلوه می کنند. باکری هم به دلیل همین خصوصیت رفتاری اش در دل بقیه - که او را می شناختند - بزرگ جلوه می کرد. به همین دلیل شما می بینید مهدی باکری مثلاً برای احمد کاظمی - که ویژگی‌های خاص خودش را داشت و تقریباً کسی را تحویل نمی گرفت - بزرگ جلوه می کرد. زیرا باکری این ویژگی‌ها را در خودش پرورانده بود.

البته اینها برداشت‌های ماست و معلوم نیست همه حرف‌هایی که می‌زنیم واقعیت داشته باشد. ما برداشت‌های خودمان را می‌گوییم. ممکن است چیزهای دیگری هم باشد. مثلاً خدا در قرآن می‌گوید: سیجعل الرحمن وداً. یعنی خدا در دل مؤمنین، حب مومن را قرار می‌دهد. پس می‌توان احتمال داد که بعضی از افراد مثل باکری، در زمان حیاتشان چنین ویژگی‌ای را پیدا کنند که رفتارهای آنها موجب شود خدا حب آنها را به دل دیگران بیندازد.

**مولوی:** یعنی افرادی که خالص برای خدا کار می‌کنند.

**علایی:** بله، حالا آیه‌اش از ذهنم پرید. بهتر است دیگر آقا مصطفی بگوید. چون ایشان باید صحبت کند.

**مولوی:** در مورد ویژگی اطاعت‌پذیری در باکری، یاد می‌آید قبل از عملیات خیبر، ما در بمو کار می‌کردیم. قرار بود آنجا عملیات بشود. همه راه کارها را به دقت حساب می‌کردیم. به قول آقای علایی: آقا مهدی اهل حساب و کتاب بود. آقا حمید را فرستاده بود برای شناسایی. وقتی آقا حمید گفت که به این دلایل نمی‌شود عملیات کرد، آقا مهدی گفت حمید! من می‌دانم به این دلایل نمی‌شود ولی چون فرماندهی می‌گوید، ما مکلف به اطاعت هستیم. ما هم پای کار رفتیم و همه امکانات را بردیم - تا نردبان و طناب و سایر وسایل.

یکی دیگر از خصوصیات آقا مهدی توجه به آموزش بود. شاید اولین یگانی بودیم که حین عملیات؛ فرمانده دسته، فرمانده گروهان و فرمانده گردان را خودمان آموزش می‌دادیم. یعنی تجارب عملیات‌ها را به صورت آموزشی منتقل می‌کردیم. آقا

**مولوی:** یکی دیگر از خصوصیات

**آقا مهدی توجه به آموزش بود.**

**شاید اولین یگانی بودیم که حین عملیات؛**

**فرمانده دسته، فرمانده گروهان و**

**فرمانده گردان را خودمان آموزش می‌دادیم.**

**یعنی تجارب عملیات‌ها را**

**به صورت آموزشی منتقل می‌کردیم.**

**آقا مهدی همه مطالب را**

**خودش می‌نوشت و به بحث می‌گذاشت و**

**بعد آنها را به صورت جزوه درمی‌آورد.**

مهدی همه مطالب را خودش می‌نوشت و به بحث می‌گذاشت و بعد آنها را به صورت جزوه درمی‌آورد. قبل از عملیات والفجر ۴ و بعد از والفجر ۱، ما وظایف فرماندهی دسته و گروهان را خودمان درآورده بودیم و آموزش می‌دادیم. درست مثل یک آموزشگاه! این کادرسازی آقا مهدی و توجه‌اش به آموزش باعث شد که بعد از شهادت آقا مهدی لشکر از نظر عملیاتی اُفت نکند. شما می‌دانید بعضی از فرماندهان لشکرها که شهید می‌شدند، لشکرشان افت بسیار زیادی می‌کرد. ولی تنها لشکری که - طبق اطلاعاتی که من دارم - بعد از فرماندهی‌اش از نظر عملیاتی افت نکرد، لشکر عاشورا بود. این به دلیل توجه به کادرسازی بود و کادر را در عملیات می‌ساخت. البته آقا مهدی در مسئولیت فرماندهانش دخالت نمی‌کرد. فقط کلیاتی گفت و از آن پس نیروها در حین درگیری ساخته می‌شدند. برای باکری هدایت نیروها - به لحاظ ارتقای آموزش و ارتقای فرماندهی و نوع پرورش‌شان - مهم بود. همه اینها را مد نظر داشت. لذا می‌بینید که بعد از شهادت آقا مهدی، لشکرها - که یکی از آنها لشکر قدر بود - سریع با فرمانده جدید جوش می‌خورند. به خصوص که یکی از روحیات آذری‌زبانان این است که سریع جوش می‌خورند.

یکی دیگر از ویژگی‌های آقا مهدی این بود که کسی را از خودش طرد نمی‌کرد. مثلاً بقیه استان‌ها دو سه لشکر داشتند. یکی که از یک لشکر قهر می‌کرد، می‌رفت یک لشکر دیگر در لشکر ما، در منطقه آذربایجان - مگر یک نفر که آن هم موضوعش را می‌گویم - یادم نمی‌آید کسی قهر کرده باشد. فقط یک نفر را از عملیات بیرون کرد. آن هم بعد از عملیات والفجر مقدماتی بود. برای عملیات خیبر من واسطه شدم آن فرد را آوردم به لشکر. آقا مهدی شناخت عجیبی از نیروها داشت. قبول کرد ایشان بیاید ولی گفت هیچ مسئولیتی را نباید بگیرد. کسی که اخراج کرده بود، فرمانده گردان بود. آقا مهدی گفت، فقط باید مسئول خودش باشد. با این شرط بیاید. بعد ایشان آمد و تازمانی که آقا مهدی زنده بود، به ایشان فقط مسئولیت خودش را داده بود به خودش. بعد که فرمانده دیگری آمد، گفتم آقا مهدی به ایشان به این دلایل مسئولیت نداده است. گفت حتماً با آقا مهدی مشکل داشته و دوباره او را فرمانده گردان کرد. ایشان هم در عملیات بیت المقدس همان کاری را کرد که در والفجر مقدماتی انجام داده بود. یعنی همان خصوصیات را تکرار کرد.

**درودیان: بیت المقدس؟**

**مولوی: نه، بیت المقدس ۲ در ماووت. شناخت عجیبی داشت**

از نیروها آقا مهدی. یعنی علاوه بر اینکه آنها را پرورش می‌داد، شناختش هم از آنها قوی بود. ضمن اینکه طردش خیلی کم بود. ویژگی بعدی او در جنگ توجه‌اش به آتش بود، آتش پشتیبانی. در عملیات خیبر می‌گفت ما می‌رویم به عمق. آقای شهید کاظمی هم بود. آقا مهدی می‌گفت آتش. یعنی همه‌اش دنبال آتش بود. حتی زمانی که لشکر توپخانه نداشت، از ۱۰۶ آریبی جی ۱۱ برای شکستن خط استفاده می‌کرد.

**درودیان: از اول توجه به آتش داشت؟**

**زهتی: بله از اول. این توجه‌اش به آتش - به نظر من - حاصل تجربه‌او از درگیری در کردستان بود. از آنجا تجربه‌ای داشت برای توجه به آتش. ماها به آن صورت زیاد به آتش توجه نمی‌کردیم. یکی از توصیه‌هایی که باکری به من می‌کرد، می‌گفت فرماندهی باید به آتش دقت داشته باشد. و آتش توپخانه را همیشه همراه خودش داشت. آقای جهان سری - مسئول توپخانه مان - را همه جا با خودش می‌برد. انگار مثلاً یکی از معاونینش باشد. خیلی اهمیت به آتش می‌داد.**

**درودیان: ببخشید، آقا مصطفی! بین شخصیت معنوی شهید باکری - با همه مشخصاتش - با شخصیت نظامی‌اش، کدام وزنش بیشتر است؟ چون بالاخره یک بخشی از ابعاد ایشان نظامی بوده و یک بخشی، ابعاد روحی و معنوی. اگر این دو تا را تفکیک کنیم، کدام وزنش بیشتر است به نظر شما؟**

**مولوی: والله، آن بعدی که به نظر من سنگین‌تر است، همان حالت پدری بود که برای خود بنده داشتند.**

**درودیان: یعنی بعد معنوی‌اش؟**

**مولوی: بله، یعنی به کلیه جزئیات زندگی فرماندهانش و مسئولان واحدهایش توجه داشت. اینکه مثلاً خانواده‌شان چطور زندگی می‌کنند؟ اگر مستأجر هستند، درآمدشان چقدر است؟ فرزند چندم خانواده هستند؟**

**درودیان: تا چه رده‌ای از نیروها به مسائل آنها توجه می‌کرد؟ مولوی: تا فرماندهی گردان - حداقل. شاید فرمانده گردان و مسئولین واحدها.**

**درودیان: بدون استثنا؟**

**مولوی: بدون استثنا. حالا من یک مثال می‌زنم از حادثه‌ای که برای خودم اتفاق افتاد:**

بعد از عملیات خیبر خانواده‌مان تصادف کرد. نحوه رفتار آقا مهدی خیلی جالب بود. اینکه چطور بیایم به خانه‌مان؛ خانه‌ای که پنج نفر از اعضایش فوت کرده بودند. ایشان به نحوی به من



**درودیان: الان برای نسل فعلی ما  
کدام بعد از شخصیت شهید باکری  
تأثیر گذارتر است؟ جنبه معنوی؟  
آیا اگر بر این جنبه تأکید کنیم،  
بیشتر اثر می گذارد؟ یا جنبه متفکر بودنش و  
تفکراتش؟ یا قدرت مدیریتش؟  
کدام یک بیشتر می تواند اثر بگذارد؟**

**درودیان:** ولی از نظر نظامی موفق. درست است؟

**علایی:** بله، خیلی موفق بود.

**درودیان:** همین نکاتی هم که ایشان گفتند درباره آموزش

...

**زهتی:** باکری به دلیل روحیاتی که داشت، یک آدم جذاب با روحیات عالی بود. یعنی این طوری شناخته می شد. هیچ وقت قیافه نظامی به خودش نمی گرفت، حالت نظامی از خودش بروز نمی داد. یک حالت مرشدی در رفتارش بود و بقیه به او این طوری نگاه می کردند. اگر چه نمود بیرونی این شخصیت نظامی عمدتاً به صورت معنوی خودش را نشان می داد. و لکن آدم هایی که از وجه نظامی با جنگ سروکار داشتند، می فهمیدند که باکری؛ آدم نظامی با فکر و با اندیشه ای است.

**درودیان:** بله، آقا محسن هم نظرش همین بود.

**علایی:** البته تشخیص این مسئله فقط برای افراد خاصی که در این کار همه حواسشان به مسائل نظامی بود، ممکن بود اتفاق بیفتد. ولی افرادی که با او کار می کردند، همه اقدامات باکری درباره آموزش و طراحی و تاکتیک و غیره را در راستای همان بُعد معنوی اش می دیدند.

**درودیان:** می شود گفت همین جا ویژگی ای هست که باکری را با دیگران متفاوت می کند و آن، جمع کردن این دو وجه شخصیتی است - یعنی وجه معنوی و وجه نظامی. اینکه کسی بتواند به لحاظ نظامی یک فرمانده لشکر باشد و بجنگد و در عین حال لشکر داری هم بکند. همین وجه تمایز باکری است - به عنوان فرمانده لشکر - با سایرین.

**علایی:** باکری؛ فردی بود که می جنگید ولی کسی احساس

نمی کرد دارد می جنگد. احساس می کرد او یک محیط معنوی درست کرده برای دفاع.

گفت و با من رفتار کرد که من اصلاً جای خالی پدر و مادرم را احساس نکردم. جای همه را آقا مهدی پر کرده بود. مثلاً به من می گفت، حالا که دیگر در خانه شما کسی نیست، برویم مدتی هم در خانه ما باش. تا آن موقع نمی دانستم آقا مهدی حتی به خانواده شخصی ما هم توجه دارد. به نظر من آنچه بیشتر آقا مهدی را در دل ها نگه داشته، توجه ایشان به روحیات و خصوصیات شخصی فرماندهانش بود؛ آنهایی که با آقای مهدی کار می کردند. یکی دیگر از خصوصیات آقا مهدی این بود که با هر کس با زبان خودش حرف می زد. مثلاً با کسی که در توپخانه بود، شوخی توپخانه ای می کرد. با نیروی پیاده، همین طور. یک خصوصیت این طوری هم داشت آقا مهدی.

درباره آنچه آقای دکتر [منظور آقای علایی] فرمودند - یعنی اطلاعات باکری از دشمن و اینکه تا یقین پیدا نمی کرد و به نتیجه نمی رسید، عملیات انجام نمی داد - یادم هست قبل از خیبر من و احمد کاظمی و آقا مهدی رفتیم تا کانال سوییب. تا آنجا ما را برد. بعد آقا مهدی گفت که احمد! ما که نمی دانیم آن طرف از پشت خط تا نشوه چی هست؟ این همه عکس هایی که به ما داده اند برای چهار ماه پیش است. یک کاری کن اطلاعات جدید به دست بیاوریم. در همان بلمی که داشتیم می آمدیم این را می گفت. بعد گفت چکار بکنیم؟ گفت من می روم به آقا محسن [منظور آقای رضایی] می گویم که ۴۸ ساعت قبل از عملیات یک نفر را بفرستیم برود دشت نشوه، نشوه را دید بزند و بباید. خوشبختانه این قرعه هم به نام من افتاد. وقتی کاملاً توجیه شدم، رفتم به مدت ۴۸ ساعت کل منطقه مورد نظر تا پل نشوه را شناسایی کردم.

**علایی:** ۴۸ ساعت رفتید و آمدید؟! تنهایی؟

**مولوی:** بله، تنهایی. به این علت که آقا مهدی گفته بود تنهایی. احمد پیشنهاد داده بود دو نفره، اما آقا مهدی گفته بود تنهایی. بعد من هم گفتم. آقا مهدی می ترسید که اسیر بشوم و احتمال می داد که مثلاً دو نفر بشویم سریع اطلاعات را می گیرند. ولی یک نفری سخت است که اطلاعات را سریع به دست بیاورند.

**درودیان:** حاج آقا [منظور آقای علایی] شما در فاصله ای که حضور نداشتید سؤالی از آقای مولوی کردیم که اگر بین شخصیت نظامی شهید باکری و شخصیت معنوی اش بپرسیم کدام برتر است، به کدام رأی می دهید؟ آقای مولوی می گوید، به شخصیت معنوی اش. آیا همین طور است؟

**علایی:** اصلاً آقا مهدی به عنوان شخصیت نظامی شناخته می شد، آدمی نظامی بود.

**علایی: چی؟**

**درودیان:** یعنی امکانش بود که وارد جبهه نشود؟

**علایی:** نه، می آمد جبهه. و لکن از اول با کار بزرگ می آمد،

نه به عنوان یک فرد عادی که از صفر شروع کند و رشد کند.

**درودیان:** یعنی آمدنش حتی بر نحوه ورودش اثر می گذاشت؟

**علایی:** بله دیگر. شما وارد جبهه که می شدید دو حالت داشت

که از کجا شروع کنید. خیلی ها که می رفتند به جبهه، با اینکه

پرتوان بودند، از صفر شروع می کردند. مثلاً حمید سلیمی آدم

پرتوانی بود. ولی رفته بود زیر نظر آقای کوله چی و کار عملیات

چریکی می کرد. اینها در سال ۱۳۶۰، آن طرف مین کار

می گذاشتند. افراد توان های مختلف دارند. شما نباید یک فرد

توان مند را بگذاری که در سطح یک فرد معمولی کار کند. ولی

خیلی از جاها اینها مثل یک فرد عادی وارد می شدند. مثلاً ابتدا آقا

مهدی و حمید و حسن شفیعی مثل یک فرد عادی رفتند و حکمی

هم نداشتند. یک خمپاره گیر آورده بودند و خودشان برای خودشان

خطی درست کرده بودند و فعالیت می کردند. ولی علت این که این

افراد در جبهه توانستند بروز و ظهور پیدا کنند، امام بود. امام فضای

جبهه ها را طوری فراهم کرده بود که اینها بتوانند در داخلش تنفس

کنند. فضای جبهه ها فضای بسته ای نبود. کسی قادر نبود

جبهه ها را از نظر ورود و خروج افراد کنترل کند که یک عده ای

نیابند و یک عده ای بیابند. مثلاً همان موقع که ارومیه بودم از

تهران فشار می آوردند که یک عده را اخراج کنم. همان عده وقتی

آمدند جنگ، شهید شدند. در عملیات فتح المبین خیلی از بچه ها

آمدند که اسمشان یادم رفته ولی خیلی خوب جنگیدند، قوی و

شجاعانه جنگیدند و شهید شدند.

**زهتی:** مثل محمد سلیمانی.

**علایی:** تأثیر فضایی که امام در جبهه ها ایجاد کرده بود، این

بود که مثلاً اگر شما فرمانده گردان بودید و می توانستید بروید

شروع کنید از فرمانده گردانی، می رفتید می شدید یک تک ورا

اینکه بعداً شما را کشف کنند و دوباره بشوید فرمانده گردان، زمان

می برد.

**درودیان:** حاج آقا! این تصویرسازی که الان از شهید باکری

می شود - یعنی بعد از گذشت نزدیک به بیست و سه سال که ایشان

شهید شده و یک ربع قرن می گذرد و یک نسل عوض شده - آیا

واقعاً منطبق با آن چیزی است که شهید باکری بود؟

**علایی:** نه، برداشت های ماست. همه اینهایی که می گوئیم،

برداشت های ماست.

**زهتی:** آقا در مورد آقا مهدی شناخت دقیق خودشان را این طور

بیان فرمودند که، آقا مهدی فقط در کار نظامی نبود که شجاعتی

از خودش نشان داد و شد فرمانده لشکر. آقا مهدی دارای جوهره ای

بود که اگر در کار سیاسی هم می رفت، سرآمد می شد. اگر در کار

اقتصادی هم می رفت، سرآمد می شد. اگر در کار فرهنگی هم

می رفت، سرآمد می شد. هر جا که می رفت، موفق می شد.

**درودیان:** یعنی خمیر مایه ای داشت که در هر زمینه ای قرار

می گرفت و فعالیت می کرد، اثرش تعیین کننده و برجسته بود.

**زهتی:** اصل، شخصیتش بود و زمینه ها فرع بود.

**علایی:** خوب، در کار نظامی، در محیط جبهه، این زمینه ها را

امام ایجاد کرده بود که افراد خودشان را نشان بدهند.

**زهتی:** در جاهای دیگر محدودیت زیاد بود.

**علایی:** در جاهای دیگر معلوم نبود که این اتفاق چگونه

می افتاد؟ ولی جوهره افراد و آن بستری که امام فراهم کرده بود،

توأمان موجب شد که مثلاً اگر در جنگ خیلی ها می خواستند

نگذارند آقا مهدی در منطقه و جبهه باشد، اجازه پیدا نمی کردند.

چون اگر کسی بخواهد در دفاع شرکت کند، دیگران نمی توانند او

را از دفاع بازدارند. مثلاً هنگامی که رفتیم داخل سپاه ارومیه، با

وجود مخالفت همه، ایشان را بردم آنجا. ولی آن قدر فشار آوردند

که نتوانستیم بمانیم، رفتیم به جنوب. دیگران هم همه آمدند

دنبال این که ایشان را عوض کنند.

**درودیان:** اگر آن شرایط سیاسی علیه باکری نبود، امکان

داشت ایشان به جنوب نیاید؟

**زهتی:** آقا در مورد آقا مهدی شناخت دقیق

خودشان را این طور بیان فرمودند که،

آقا مهدی فقط در کار نظامی نبود که

شجاعتی از خودش نشان داد و

شد فرمانده لشکر.

آقا مهدی دارای جوهره ای بود که

اگر در کار سیاسی هم می رفت،

سرآمد می شد. اگر در کار اقتصادی

هم می رفت، سرآمد می شد. اگر در

کار فرهنگی هم می رفت، سرآمد می شد.

هر جا که می رفت، موفق می شد.

**درودیان:** یعنی شما فکر می کنید ابعادی در ایشان وجود داشته باشد که بر اثر تغییر شرایط، برجسته شود و آن چه امروز وجود دارد در سایه آن قرار بگیرد؟  
**علایی:** بله.

**زهتی:** قاعدتاً این است.  
**علایی:** ببینید، برداشتی که من دارم، معلوم نیست با برداشت آقای مولوی و برداشت آقای زهتی یکی باشد. هر کدام مان برداشتی داریم. ولی برآیند برداشت هایمان به یک نتیجه می رسد و آن اینکه، این فرد قابلیت داشته که خودش را به طور کامل در خدمت جنگ بگذارد.

**درودیان:** الان برای نسل فعلی ما کدام بعد از شخصیت شهید باکری تأثیر گذارتر است؟ جنبه معنوی؟ آیا اگر بر این جنبه تأکید کنیم، بیشتر اثر می گذارد؟ یا جنبه متفکر بودنش و تفکراتش؟ یا قدرت مدیریتش؟ کدام یک بیشتر می تواند اثر بگذارد؟

**مولوی:** والا من فکر می کنم نسل فعلی ما عملگرا باشد. البته به فکر هم می توانند برسند ولی از عمل به فکر می رسند. آنها باید از شهید باکری احساسی داشته باشند و بعد به عمل او نزدیک شوند و درک کنند که ویژگی های ایشان از کجا ناشی شده؟ ایشان چه توانی داشته؟ آن توان از چه قابلیت فکری ای پیدا شده؟ به نظرم، شاید اگر ابتدا به ساکن بیاییم برایشان توضیح بدهیم که شهید باکری فلان قابلیت ها یا فلان ابعاد معنوی را داشته، ارتباط برقرار نشود.

**درودیان:** یعنی در این صورت متقاعد نمی شوند و احساس می کنند باکری یک شخصیت خیلی بالایی بوده که اصلاً امکان دسترسی به ایشان نیست؟

**مولوی:** درست است. در حالی که شهید باکری خیلی کارها انجام داده که اگر آنها را ببینند یا برایشان توضیح داده شود، متقاعد می شوند.

**درودیان:** خوب، اینها چرا گفته نمی شود؟ این جنبه ها که وجه قوی هم دارد، پس چرا فقط بر وجه معنوی شهید باکری تأکید می کنیم؟

**مولوی:** می دانید، ما از فضای خودمان درباره ایشان صحبت می کنیم. نمی رویم وارد فضای جدید بشویم. در فضای خودمان هم از ریشه شروع می کنیم و حرف آخر را اول می زنیم. در حالی که همه ما در فضای خودمان تقریباً توجیه هستیم و می دانیم که شهید باکری، آدم مؤثری بود و عمل کرد قابل قبول و مطلوبی داشت. او را همیشه به عنوان کسی که در جنگ نمره قبولی گرفته،

بین خودمان مرور می کنیم.

**درودیان:** فکر نمی کنید برعکس باشد؟ یعنی ما بیش از این که صحبت کردن از جنبه های معنوی و نظامی شهید باکری - که مهم هم هست - ضرورت داشته باشد درباره اش صحبت کنیم و به تعریفی - درست یا غلط - از آن جنبه ها برسیم، بر مبنای نیازهای کنونی جامعه، شهدا را - و به طور خاص شهید باکری را - تعریف می کنیم. بنابراین، مثلاً امروز چون احساس می کنیم در جامعه یک خلأ معنوی هست، با توجه به ضرورت پرکردن آن خلأ معنوی می آییم این جنبه را در شهدا کشف می کنیم و بزرگ می کنیم و بیان می کنیم.

**مولوی:** البته کاری که الان دارد درباره شهدا انجام می شود با ضرورت پرکردن خلأ منطبق هست. منتها مسئله این است: تاکتیکی که ما برای پرکردن این خلأ باید استفاده کنیم، چیست؟ چون به صورت مستقیم نمی توانیم برویم سر خلأ معنوی و این خلأ را پر کنیم.

**درودیان:** حالا ما رفتیم و این کار را می کنیم.

**مولوی:** با نگاه دیگری باید وارد بشویم.

**علایی:** ببینید، وقتی ما درباره شهدا صحبت می کنیم، به مخاطب نگاه می کنیم. جلساتی که در آنها از شهید باکری صحبت می شود، همه جلساتی است که برای بزرگ داشت شهدا گذاشته می شود.

**درودیان:** و مخاطبین هم آنهايي هستند که قبول دارند.

**علایی:** و مخاطبین هم آنهايي هستند که قبول دارند. آن مخاطبین دوست دارند که شما از معنویت و توان روحی این افراد حرف بزنید. در آنجا کسی دنبال تاکتیک عملیات و توان علمی و غیره نیست. آنها دوست دارند چیزهایی از توان از خود گذشتگی، از تعالی روحی و غیره بشنوند و بفهمند. چرا؟ چون می خواهند انسانی را مقابل خویش ببینند که سبیل انسان شدن است و سپس بتوانند خودشان به سمت آن انسان شدن گام بردارند. درست است که باکری آدم باسوادی بود. بسیار خوب، ولی خیلی ها که به جلسه های سخنرانی می آیند، نمی خواهند مشکل سوادشان را حل کنند. یا فرض کنید ایشان، آدم برجسته ای از نظر نظامی بود. ولی آیا الان جایی از کشور در تصرف است؟ اگر در تصرف دشمن بود، این نیاز احساس می شد که شما از این ویژگی بگویید. ولی همیشه همه انسان ها - خوب یا بد فرق نمی کند - یک نیاز مشترک دارند و آن، نیاز روحی برای پرداختن به روح خودشان است.